

خلاصه کتاب:

الهه کولایی (۱۳۷۲) اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی. تهران: وزارت امور خارجه

این کتاب به بررسی شکل‌گیری و فروپاشی اتحاد شوروی می‌پردازد. اینکه اتحاد شوروی چگونه شکل گرفت و چگونه فروپاشیده شد. کتاب از ۱۱ فصل تشکیل شده است که بر اساس حاکمیت دبیر کل‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی است. فصل‌های کتاب اینها هستند: زمینه‌های پیدایی انقلاب اکتبر، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، حکومت استالین، مرگ استالین و رهبری جمعی، برکناری خروشچف و احیای سازمان‌های قبل از او، صعود آندره پوف، گورباچف و مبارزه قدرت، چپ‌نو در شوروی، کودتای اوت ۱۹۹۱ و فروپاشی شوروی، روابط روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی، دیدگاه‌های مختلف در مورد جامعه شوروی.

فصل اول: زمینه های پیدایی انقلاب اکتبر

در فصل اول، زمینه های پیدایی انقلاب اکتبر، اوضاع روسیه را با اروپا مقایسه می کند و به عقب ماندگی روسیه اشاره می کند. دهقانان بدبخت بودند، زمین نداشتند. کم کم روسیه تحت تاثیر انقلاب اروپا قرار گرفته شده بود و مردم اصلاحات را می خواهند. نهضت ملی روسیه پس از اصلاحات الکساندر دوم به وجود آمد. اصلاحات شد به دهقانان حقوق داده شد ولی کم بود و آنها هنوز فقر شدیدی در زندگی به سر می بردند. مردم گریبان روس به خواست مردم توجه کرده بودند. اندیشه مارکسیسم در روسیه در نیمه دوم قرن نوزده کم کم شناخته شده بود. در اواخر قرن نوزده نهضت ملی روسیه در قالب حزب سوسیالیست های انقلاب که به اس آر ها معروف بودند، ظاهر شد. این گروه باور داشتند که با توجه به ضعف مفرط سرمایه داری روسیه و فروپاشی تدریجی نظام تزاری، روسیه خود به خود به سوی سوسیالیسم پیش می رود و آماده همکاری با سرمایه داری لیبرال بر علیه تزار بودند. همین طور بعد از شکست روسیه تزاری از ژاپن در سال ۱۹۰۵، بلشویک ها بر دامنه تبلیغات خود علیه حکومت تزاری افزایش دادند. ناراضی بودن مردم از اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه زیاد شده بود. بنابراین، تزار نیکلای دوم عقب نشینی کرد. بعد از آن تزار فرمان صادر کرد. نظام روسیه به نظام مشروطه سلطنتی تبدیل شده است.

بعد از این انقلاب ۱۹۰۵، جنگ جهانی اول در روابط بین الملل تشکیل شده بود. وقتی جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ شکل می گیرد روسیه با فرانسه و انگلیس اتحاد می کند. اما جنگ اختلافات داخلی در

روسیه را زیاد می کند مخصوصا انقلابیون دیدگاه های مخالف داشتند. اما با پیروزی انقلاب در فوریه سال ۱۹۱۷ غیربلشویک ها پیروز می شوند و دولت موقت شکل می گرفت.

فصل دوم، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷:

انقلابی ها که در تبعید بودند مثل لنین در سال ۱۹۱۷ به روسیه برمی گردند. لنین مبارزه انقلابی خود را ادامه داد. سرکوبی و تهاجم علیه بلشویک ها زیاد می شود و واحدهای کارگری آنها خلع سلاح می شوند. دولت موقت می خواست لنین را دستگیر کند به همین دلیل لنین مخفی شد. لنین می خواست قدرت را بلشویک ها به دست بیاورند. بنابراین شورش مسلحانه علیه دولت موقت و کرنسکی هدف شده بود. وزرای دولت موقت دستگیر شدند و کنگره دولت جدید به وجود آورد. بلشویک ها به قدرت می رسند. آنها دولت موقت را به دلیل برگزار نکردن مجلس موسسان انتقاد می کردند. تشکیل مجلس موسسان از تجارب بد بلشویک ها پس از انقلاب بود چون در انتخابات مجلس موسسان شکست خوردند. در این انقلاب می بینیم و خواست بلشویک ها همیشه این بود که از حقوق مردم زحمتکش و استثمار شده حفاظت کند. در ۱۹۱۸ قانون اساسی جمهوری شورایی روسیه در چهارمین کنگره سراسری شوراها تصویب شد. بر اساس این قانون اساسی، کنگره بالاترین رکن هر یک از چهار جمهوری بود که از گروه های نمایندگان شوراها شهرها تشکیل می گردید. این قانون اساسی به حقوق مردم و ملیت ها احترام می گذاشت. حقوق ملیت ها را مساوی اعلام کرد. در این قانون اساسی وظیفه اصلی دولت سوسیالیسم بود و می خواست سوسیالیسم را جهانی کند. بر اساس آن زمین،

بانکها، کارخانه ها، معادن، راه آهن و .. تحت کنترل کامل کارگران بود. مذاهب آزاد بودند و نباید مذهب در سیاست دخالت کند. این قانون اساسی به شوراها اهمیت زیاد داد و مردم را مهم می دانست. خروج از جنگ جهانی اول: لنین جنگ را به دو نوع جنگ عدلانه و غیرعدلانه تقسیم می کرد. بلشویک ها خواهان پایان دادن به جنگ با آلمان بدون غرامت و تغییرمرزها بودند اما منشویک ها مخالف با صلح بودند و همچنان می خواستند جنگ ادامه پیدا کند. در نهایت در مارس ۱۹۱۸ پیمان صلح با آلمان در محل برست لیتوفسک انجام شد. بلشویک ها هم بخش های زیادی از خاک شوروی را دادند هم به آلمان خسارت دادند و هم به موافقت نامه تجاری ناخواسته تن دادند.

آغاز جنگ های داخلی: بلشویک ها نمی خواستند دوباره با آلمان جنگ کنند اما اروپایی ها می خواستند آلمان و شوروی با هم بجنگند. بلشویک ها عقب نشینی می کردند به همین دلیل از اوایل سال ۱۹۱۸ نیروهای ضد انقلاب به کمک کشورهای اروپایی با بلشویک ها جنگیدند. در طی جنگ داخلی قدرت نظامی و اقتصادی متمرکز شد و همه سرکوب می شدند هم ضد انقلاب و هم منتقدان نظام. جنگ داخلی دو سال و نیم طول کشید. (۱۹۲۱-۱۹۱۸) ولی بلشویک ها در جنگ داخلی پیروز شدند: وضع کشور خیلی بد بود چون جنگ داخلی به وجود آمده بود و کشورهای دیگر هم مداخله می کردند باید کشور بازسازی می شد. لنین برای تسریع در بازسازی کشور دست به کار شد و شورای دفاع کارگران و سربازان را به وجود آورد.

لنین در سال ۱۹۱۴ در رساله ای در مورد حقوق ملتها گفته بود که باید به همه ملت های مختلف اجازه داده شود که خودشان سرنوشت خودشان را تعیین کنند و حتی اگر می خواهند جدا شوند، دولت نباید جلوگیری کند. اما در عمل، لنین به شعارهای خود پایبند نبود.

سازمان های سیاسی در دوران اولیه انقلاب: لنین معتقد بود که حزب باید سازمان سیاسی متمرکزی باشد و بر اساس مرکزیت دموکراتیک اداره شود. او حزب کمونیست را قدرت برتر می دانست که باید تمام سازمان های کشور را تحت نفوذ و تبعیت قرار دهد. کم کم قدرت کاملاً در داخل سازمان های حزب متمرکز شد. دفتر سیاسی به تدریج به اخذ تصمیمات مهم در حزب پرداخت. حزب باید نقش اصلی و محوری را بازی می کرد بنابراین تمام سازمان های اداری، شورا و سندیکاها از حزب اطاعت می کردند.

سیاست جدید اقتصادی:

در پایان جنگ های داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۱) اتحاد شوروی به ویرانه ای تبدیل شده بود. فساد اقتصادی و نابرابری زیاد شده بود، بنابراین باید درست می شد. به همین دلیل کنگره حزب دهم در مارس ۱۹۲۱ سیاست نوین اقتصادی (NEP) را اعلام کرد. با اعلام سیاست جدید اقتصادی از طرف لنین ساختارهای اقتصادی متفاوتی مشخص شدند:

۱- ساختار سوسیالیستی که شامل صنعت، تجارت، حمل و نقل، بانکها و مزارع دولتی و اشتراکی

بود.

۲- ساختار تولید کالایی که شامل بخش محدودی از حاصل کار دهقانان بود که در بازار می فروختند.

۳- ساختار سرمایه داری خصوصی، که مزارع کولاک ها با کارگران مزدور را شامل می شود. در واقع، با طرح نپ، سرمایه داری به نوعی در شوروی احیا شد. همزمان با اعلام و اجراء نپ، یک قرارداد تجاری با انگلستان منعقد شد و عادی کردن روابط با ممالک صنعتی اروپایی، یعنی آنها که به لحاظ تئوریک و ایدئولوژی با شوروی دشمن بودند. طرح نپ مخالفان زیادی داشت مثل تروتسکی. اما با اجرای طرح نپ وضعیت اقتصادی تا حدی بهتر شد. تولید محصولات کشاورزی و صنعتی افزایش یافت به طوری که در ۱۹۲۷ در بعضی بخش ها به میزان قبل از جنگ رسید. تولید مواد غذایی هم بهتر شد و قحطی از بین رفت.

قانون اساسی ۱۹۲۴:

در قانون اساسی ۱۹۱۸ اختیار زیادی به جمهوری ها داده شده بود. اما با اختلافاتی که میان حکومت مرکزی مسکو و برخی جمهوری ها پیش می آید بلشویک ها متوجه می شوند که استقلال جمهوری ها خطرناک است. به همین دلیل ایجاد تغییراتی در رابطه جمهوری ها ضروری شد. به همین دلیل قانون اساسی ۱۹۲۴ تصویب شد. بر اساس این قانون اساسی، اسم کشور به اتحاد جماهیر سوسیالیستی تغییر پیدا کرد و جمهوری ها بر اساس حق رای مساوی در سازمان های بین المللی، تصویب بودجه و طرح های اقتصادی پیدا کردند. اما کنترل روابط خارجی، تجارت خارجی و دریافت وام های خارجی در

اختیارات مسکو بود. هدف این قانون اساسی این بود که قدرت اصلی را به مرکز بدهد. حزب به طور زیادی بر تمام سازمان های حکومتی و اجرایی قدرت داشت.

فصل سوم، حکومت استالین:

وقتی استالین ظهور کرد که قدرت سیاسی و نظامی در شوروی متمرکز شده بود و امیدی به انقلاب جهانی سوسیالیستی نبود. اما استالین می خواست بوروکراسی را قدرت بدهد. قبل از او بلشویک ها اهمیت زیادی به بوروکراسی نمی دادند. استالین کم کم قدرت خود را زیاد کرد. تا اینکه در ۱۹۲۲ به دبیر کلی حزب رسید. و کم کم کل دستگاه حزب را تحت قدرت خود درآورد.

مهمترین نظریه استالین تز «سوسیالیسم در یک کشور» بود. قبل از آن بلشویک ها فکر می کردند که جامعه سوسیالیستی در شوروی فقط پس از انقلاب های پیروز در کشورهای صنعتی امکان دارد ایجاد شود. ولی استالین با اعلام نظریه سوسیالیسم در یک کشور اعلام کرد که بر اساس تکامل نابرابر در سیستم سرمایه داری، پیروزی سوسیالیسم در یک کشور کاملاً امکان پذیر است. از نظر استالین اتحاد شوروی می توانست به تنهایی سوسیالیست شود و می تواند کشور بدون پیروزی انقلاب در غرب، جامعه سوسیالیستی ایجاد کند. اما این نظر کاملاً با نظر تروتسکی مخالف بود که معتقد بود انقلاب باید دائمی باشد. تروتسکی با نظریه انقلاب دائمی می خواست که بورژوازی مجال تنفس پیدا نکند. او به نیروی دهقانان برای انقلاب توجه نمی کرد و معتقد بود انقلاب در جهان صنعتی غرب باید گسترش پیدا کند. در مبارزه استالین و تروتسکی، استالین برنده شد و غرب از این نظر خوشحال بود چون

استالین به غرب فهماند که استقرار سوسیالیسم در کشورهای اروپایی برای شوروی مهم نیست. استالین به اشتراکی کردن زمین و کشاورزی روی آورد. اشتراکی کردن مزارع با مقاومت های شدیدی از طرف دهقانان روبرو شد آنها ترجیح می دادن مزارع شان را بسوزانند ولی آنها به دولت تحویل ندهند در مقابل دولت آنها را کشت و سرکوب کرد با به عنوان تبعیدی به سیبری برده شدند. از ادغام ۲۵ میلیون واحد تولیدی کوچک که با زور یا با میل و رغبت انجام شده بود، ۲ هزار سووخوز و ۲۴۰ هزار کالخوز به وجود آمد. اشتراکی کردن اجباری زیاد خوب نبود. در سال ۱۹۳۳ تعداد ۳۴ میلیون راس اسب در کشور به نصف رسیدند. بخش زیادی از دام ها مردند. نیاز مردم به دولت زیاد می شد و تمرکز دولتی بیشتر می شد. بعد از اشتراکی کردن زمین ها، صنعتی کردن کشور اجرا شد. با تسریع روند صنعتی کردن کشور، کلیه موسسات تولیدی در مجتمع هایی در سطح مناطق و تراست هایی در سطح کشور تشکیل شد. استالین در ۱۹۳۰ گفت که هدفش تبدیل شوروی از یک کشور کشاورزی به یک کشور صنعتی است. او برای صنعتی کردن کشور اولویت را به صنایع سنگین و تولید ماشین آلات داد.

تصفیه های استالین:

یکی از چیزهای مهم در دوره استالین است. استالین رهبران انقلاب بلشویکی را کشت و حتی دوستان صمیمی خود را نیز به قتل رساند. استالین مفهوم «دشمن خلق» را ساخت تا با استفاده از این مفهوم

افراد زیادی را بکشد و شیوه سرکوب خود را اجرا کند. در این دوره همه چیز تحت فضای اختناق بود. محاکماتی که انجام می شد نمایشی بود و عدالت در آن اجرا نمی شد. استالین در همه چیز دیکتاتوری می کرد حتی در مباحث علمی و حتی در هنر، نظر استالین باید قبول می شد.

قانون اساسی سال ۱۹۳۶: کنگره هشتم شوراهای اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۳۶ قانون اساسی جدیدی تصویب کرد. این قانون اساسی بیشتر قانون اساسی استالین است. این قانون اساسی اصول مترقی و دموکراتیکی داشت ولی آنها اجرا نمی شدند. طبق این قانون اساسی، عالی ترین ارگان اتحاد در شوروی، شورای عالی اعلام شد که از دو مجلس تشکیل می شد: شورای ملیت ها و شورای اتحاد. شورای عالی در حکم قوه مقننه هم بود. دادگاه عالی هم بالاترین مقام قضایی بود. آزادی های زیادی به افراد داده شد ولی در عمل هیچ کدام از آنها اجرا نشد.

در مورد ویژگی های استالینسم باید گفت که اساس آن بر دیکتاتوری بود. نه تنها زندگی سیاسی، بلکه زندگی نظامی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه حاکمیت دولتی بر وسایل تولید هدایت و کنترل می شد. مخالفان سرکوب می شدند و فقط کسانی که موافق استالین بودند حق زندگی و بقا داشتند. دیدگاه های مخالف اجازه نشر پیدا نکردند پس از مدتی همه چیز یک شکل شد. همه کلیشه ها یکی شد. همه نوشته ها و مقاله مثل هم بودند و از یک زبان و کلمات و سبک استفاده می کردند.

فصل چهارم: مرگ استالین و رهبری جمعی:

استالین در ۱۹۵۳ مرد. مرگ استالین موجب دگرگونی هایی در نقش پلیس و موقعیت دستگاه اداری کشور شد. نیکتا خروشچف به عنوان دبیر اول کمیته حزب کمونیست شوروی برگزیده شد. در ابتدا

کسی خروشچف را از شخصیت های طراز اول دستگاه حزب نمی دانست. رهبران حزب خروشچف را مردی ساهد می دانستند و او هرگز مدعی احراز مقام رهبری حزب نخواهد شد. با مرگ استالین حرکتی به سوی رهبری جمعی در حزب و کشور به وجود آمد. بازداشت های وسیع پایان یافت. شرایط کار در اردوگاه های کار اجباری بهتر شد. از قدرت سازمان امنیت کشور کاسته شد و از ترورهای گسترده دور استالین انتقاد شد. رهبران شوروی (خروشچف، مالکنوف و بولگانین) به زودی صنایع مصرفی را مورد توجه قرار دادند. برخلاف تاکید شدیدی که استالین بر صنایع سنگین داشت. سیاست گسترش و افزایش تولیدات سبک در پیش گرفته شده بود. همچنین با مرگ استالین در فرهنگ و ادبیات هم آزادی نسبی برقرار شد. در واقع پس از مرگ استالین تا هنگام برگزاری بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در فوریه ۱۹۵۶ «استالین زدایی خاموش» بود. از سال ۱۹۵۴ قدرت خروشچف روز به روز بیشتر شد. با اینکه پس از اینکه پس از مرگ استالین رهبری جمعی اعلام شده بود ولی به زودی مشخص شد که گروه خروشچف، بولگانین، ژوکوف رهبری کشور را بر عهده گرفتند.

اصلاحات اقتصادی خروشچف: قبلا گفته شد که با آغاز اشتراکی کردن کشاورزی تولیدان آن کم شد. کمبود محصول در نواحی جنوبی کشور، به ویژه اوکراین به قحطی و گرسنگی انجامید. خروشچف پس از تصدی پست دبیر اول کمیته مرکزی حزب پیشنهاد کرد میزان مالیات ها کم شود و گرفتن مالیات از انواع محصولات و دام ها لغو شود. اقدامات خروشچف در این هنگام به نوعی سیاست جدید اقتصادی در کشاورزی بود. دولت تصمیم گرفت تا حد زیادی از مداخله در زندگی خصوصی

روستاییان دست بردارد و آنها با سلیقه خود در مزارع خود کار کنند. این اصلاحات روحیه مردم را خوب کرد و به آنها امید داد.

اصلاحات سیاسی خروشچف:

در دوران خروشچف ترور سیاسی به شیوه دوران استالین منسوخ شد. او به دادگاه های عادی اختیارات بیشتری داد این اصلاحات، یعنی اصلاحات سیاسی و اقتصادی خروشچف، موجب تحکیم قدرت از سوی وی شد. از سال ۱۹۵۴ به بعد کم قدرت واقعی در دست خروشچف بود.

بیستیمن کنگره حزب کمونیست: کنگره بیستم حزب کمونیست در فوریه ۱۹۵۶ به دلیل اینکه اعتقادات اساسی در روابط شرق و غرب را مورد بحث قرار داد و در مورد مسایل اساسی سوسیالیسم بحث کرد، بسیار مهم است. این کنگره اشتباه های استالین را گفت و می خواست اهمیت دادن به یک شخص خاص مانند آن کاری که استالین انجام داد را از بین ببرد. در این کنگره همراه با اعلام تنفر از استالینیسم، سه نتیجه جدید ایدئولوژیک گرفته شد:

۱- تز اجتناب ناپذیری جنگ ها: تا آن هنگام بر اساس نظرات لنین و تکرارهای مداوم استالین گفته می شد که در عصر امپریالیسم بروز جنگ ها اجتناب ناپذیر است و در شرایط جدید اجتناب از جنگ امری ممکن و حتی ضروری است.

۲- اصل همزیستی مسالمت آمیز: کشورها باید در قلمرو دیپلماتیک در صلح با هم باشند.

۳- امکان گذار مسالمت آمیز به سوی سوسیالیسم. کنگره تاکید کرد مه نیل به سوسیالیسم تنها از طریق خشونت انقلابی نباید باشد. بلکه می توان به صورت صلح آمیز هم به سوسیالیسم رسید.

در این کنگره خروشچف انتقاد های زیادی از استالین کرد. این کار خروشچف را در بین مردم محبوب کرد. مانند عرصه سیاست داخلی در عرصه سیاست خارجی هم اصلاحات زیادی انجام شد. اما اصلاحات خروشچف مخالفانی نیز داشت. سخنرانی خروشچف در مورد طرح افزایش جهشی که بسیار بلند پروازانه و غیرواقع بینانه بود، سبب شکل گیری یک هسته مخالف در هیت رئیسه کمیته مرکزی حزب شد. در سال ۱۹۵۷ نخستین ماهوهر شوروی به نام اسپوتنیک به فضا پرتاب شد. این واقعه نخستین پیروزی خروشچف پس از اعلام مسابقه تسلیحاتی مسالمت آمیز با آمریکا بود.

پیروزی های خروشچف در عرصه های مختلف ادامه پیدا کرد و اصلاحات زیادی را انجام داد. برنامه جدید حزب در پایان ژوئن سال ۱۹۶۱ اعلام شد. این برنامه به عنوان مانیفست قرن بیستم مورد تمجید قرار گرفت و در اکتبر همان سال به تصویب رسید. در این برنامه به مردم شوروی مژده داده شده بود که تا سال ۱۹۷۱ اتحاد شوروی از حیث تولید سرانه از ایالات متحده پیشی خواهد گرفت. این برنامه وعده می داد که در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ اتحاد شوروی به مرحله نهایی کمونیسم نایل خواهد آمد. برنامه حزبی سال ۱۹۶۱ شرط نیل به کمونیسم را در برقراری پایه مادی- فنی جامعه کمونیستی آینده نهاد. یعنی آنچنان رشد سریعی که امکان توزیع مایحتاج برحسب نیازهای انسانها قابل تحقق باشد. در کنار این مساله خروشچف دست به اصلاحات حزبی هم زد. طبق اساسنامه جدید تعویض

یک سوم کادرهای رهبری در هر دوره انتخاباتی مورد تصویب قرار گرفت که این تغییر شامل اعضای کمیته مرکزی حزب نیز می شد. تنها دبیر اول و برخی کارمندان مجرب از این قاعده مستثنی بودند. طبق اساسنامه جدید بسیاری از مسئولان مادام العمر حزب بایستی برکنار می شدند. اساسنامه جدید حزبی باعث نگرانی بسیاری از رهبران حزب شد. به همین دلیل به مخالفت با خروشچف پرداختند و همین مساله سقوط او را تسریع کرد. قحطی سال ۱۹۶۳، بحران موشکی کوبا و عقب نشینی شوروی در ۱۹۶۱ ضربه سنگینی بر اتحاد شوروی وارد کرد. تاکید زیاد خروشچف بر صنایع شیمیایی و بی توجهی به صنایع سنگین از دلایل سقوط وی بود.

فصل پنجم: برکناری خروشچف و احیای سازمان های قبل از او:

بعد از برکنار کردن خروشچف، بلافاصله تجدید نظر در کلیه جنبه های سیاست داخلی و خارجی آغاز شد. همه کمیته های حزبی استان ها و بخش ها از شکل تفکیک شده در آمدند و مانند قبل به صورت واحد و پیوسته شدند. شوراهای ملی اقتصاد و کمیته های محلی مربوطه در کلیه سطوح منحل شدند و سیستم برنامه ریزی متمرکز احیا شد. بعد از خروشچف رهبری جمعی دوباره پایدار شد که بیشتر از قبل محافظه کار بود. رهبری جدید قصد داشت بدون اصلاحات دموکراتیک جدی، پیشرفت های اقتصادی برای کشور به ارمغان بیاورد. اوج این محافظه کاری جلوگیری از رشد دموکراسی در سال ۱۹۶۸ در چک و اسلواکی بود. در این دوره از خروشچف انتقاد می شد و می خواستند هر چیزی

که خروشچف انجام داده را به حال قبل در بیاورند. بعد از خروشچف، زندانی کردن افراد ناراضی و مخالف بیشتر شد. خیلی از مخالف ها سرکوب شدند، زندانی شدند یا به تبعید رفتند. موقعیت سیاسی رهبران حزب با یکپارچه کردن مجدد حزب دوباره تشدید شد و تقویت شد. برخلاف دوره خروشچف که می خواست سیاست های آزادانه تری را دنبال کند از ۱۹۶۵ به بعد رهبری حزب سیاسی محافظه کار شد. حزب از تمام امکانات اداری مانند سانسور، اجازه چاپ و .. استفاده کرد تا کنترل کامل بر افکار و عقاید را اجرا کند.

در مورد مسئله اقتصادی، پس از برکنار شدن خروشچف رهبری جدید در چارچوب برنامه جدیدی برای اقتصاد شوروی، سیاست های خود را دنبال کرد و دبیر کمیته مرکزی حزب یعنی دمیتچف، اندیشه همگرایی دو نظام را رد کرد. او بر نقش مهم حزب تاکید می کرد و تبدیل تدریجی «دموکراسی سوسیالیستی» را به «دموکراسی بورژوایی پارلمانی» رد کرد.

نفوذ ارتش و کادر رهبری و افسری در شکل تبلیغات نظامی - میهنی از سال ۱۹۶۶ بیشتر شد در کتاب های درسی تجدید نظر شد. نه تنها حزب، بلکه ارتش و سنت نظامی نیز باید مورد تمجید قرار می گرفتند. در این دوره همچنین تاکید زیادی روی ناسیونالیسم روس می شد که باعث شد کوچ دادن مردم روس به جمهوری های غیرروس زیاد شود. هزاران روسی به جمهوری های بالتیک، اوکراین و آسیای مرکزی فرستاده شد و مردم روس به عنوان رهبر همه مردم اتحاد شوروی معرفی شدند. استالینسم در این دوره اساس قرار گرفت.

مخالفان داخلی:

پس از برکناری خروشچف، جریانات مستقل در داخل دستگاه قدرت، ظاهر شدند همچنین گروهی از مخالفان اصلاح طلب ظهور کردند. مهمترین گروه مخالفان، «غرب گرایان» بودند. این گروه مارکسیسم-لنینیسم و استالینیسم را پدیده ای واحد می دانستند و اکثرا با سرمایه داری کلاسیک مخالف بودند. عده ای دیگر از مخالفان توجه به امور اخلاقی را لازم می دانستند و عده ای دیگر ایجاد یک جامعه سوسیالیستی که بر اصول مسیحیت قرار داده شده باشد را می خواستند. «حقوق گرایان» هم عده دیگری از مخالفان سیستم شوروی بودند که غرب به آنها توجه داشت. این گروه خواستار قانونی شدن حیات و زندگی در اتحاد شوروی بودند و تقویت نظام حقوقی، جلوگیری از قانون شکنی دستگاه های حاکمه و آگاهی بخشیدن به مردم در مورد حقوق اولیه شان از اهداف این گروه به شمار می آمد. چون فشار دولت و حزب زیاد شده بود و سرکوب هم زیاد بود. از طرف دیگر می خواستند مناطق غیرروسی را روسی کنند. فشار ملیت ها و قومیت ها زیاد شد آنها مخالف تحمیل زبان روسی و خواندن اجباری در مدارس بودند. مسلمانان در مقابل کارهای ضد دین مسکو مقاومت می کردند چون دولت می خواست بر تمام امور مذهبی نظارت کند.

دگرگونی ها در ساختارهای اجتماعی و ملیت ها: اتحاد شوروی در سالهای میانه دهه ۱۹۷۰ با مسائل مهمی روبرو بود. جامعه به دنبال دموکراسی بود و می خواست ساختارهای کهنه را برهم بزند. چند مسئله مهم تعارضات و مشکلات در جامعه شوروی را بیشتر می کرد:

۱- جابجایی عظیم اجتماعی در جمعیت شوروی، کاهش دهقانان و رشد کمی کارگران صنعتی و

افزایش عظیم روشنفکران شوروی را به همراه داشت. چون طبقه دهقان بر اثر صنعتی شدن

کمتر می شد و طبقه متوسط و کارگر و روشنفکر بیشتر می شد آنها تقاضاهای زیادی از نظام شوروی داشتند که نمی توانست به آنها پاسخ بدهد.

۲- در این دوره جمعیت شوروی خیلی جوان است. بیش از نیمی از مردم شوروی کمتر از ۳۰ سال داشتند. این تغییر نسل دگرگونی های سیاسی وسیعی به دنبال داشت.

۳- تکامل ناموزون جمعیت شوروی، در این دوره ملل ترک زبان رشد بیشتری از دیگر ملت ها در شوروی داشتند به همین دلیل نرخ جمعیت غیرروس در شوروی بیشتر شده بود. رشد در جمعیت در آسیای مرکزی با خطر تنش های سیاسی همراه بود. با توجه به اینکه رهبری شوروی به منابع انسانی توجه می کرد و آن را پشتوانه قدرت نظامی خود می دانست مسکو برای افزایش جمعیت اروپایی تلاش می کرد.

۴- کاهش نفوذ ایدئولوژی و بی تفاوتی مردم و بی اعتمادی آنها به دولت در مورد شکوفا شدن اقتصاد. مردم دیگر امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی نداشتند چون در سالهای قبل دروغ بودن آن را دیده بودند. سطح زندگی و رفاه اجتماعی پایین آمده بود و مردم ایمان خود را به ایدئولوژی به دلیل مسایل اقتصادی از دست داده بودند.

۵- نارضایتی مردم از فقر و سطح زندگی و هزینه های زیاد دولت در امور نظامی و تسلیحاتی. نوعی سرخوردگی عمومی را به وجود آورده بود

۶- دیدگاه های متفاوتی در جامعه شوروی به وجود آمد. فقط مخالف و موافق وجود نداشت هر کس یک نظری داشت. برخی مخالف سیاست بودند. برخی میهن پرست بودند و برخی هوادار اصلاحات بودند. عده ای هم اصلا نظام شوروی را قبول نداشتند و با آن دشمن بودند.

برژنف: برژنف در سال ۱۹۶۴ به سمت دبیرکل حزب کمونیست در آمد و ۱۸ سال حاکم اتحاد شوروی بود. او پس از استالین طولانی ترین حاکم بود. وی کاسیگین را به عنوان نخست وزیر انتخاب کرد چون او فردی اقتصادی بود و برژنف می خواست مسائل اقتصادی را حل کند.

کاسیگین در سال ۱۹۶۵ برنامه اصلاحات اقتصادی خود را ارائه داد او می خواست ظرف ۱۵ سال مشکلات اقتصادی را حل کند و به هدف توسعه مطلوب برسد. از نظر او حزب نباید در همه امور جامعه دخالت کند و این دخالت اوضاع را بدتر کرده است. او شرط تحقق سوسیالیسم پیشرفته را بازاندیشی نظام اقتصادی کشور می دانست و هدف خود را بالابردن تولید می دانست. در چارچوب طرح کاسیگین برای توسعه داخلی اقتصادی و سرمایه گذاری مشترک با خارجی ها برنامه وجود داشت. این دوره لیبرالیسم اقتصادی است ولی با نظام شوروی تناقض داشت چون در مسئله سیاسی نظام شوروی نمی خواست زیاد تغییر کند و به سمت لیبرالیسم رود به همین دلیل می گویند در این دوره دچار تناقض شد.

در اواخر سال ۱۹۶۵ رهبری شوروی برای تثبیت موقعیت خود، عناصری را که مزاحم و مخالف کار خود می دانست برکنار کرد تا راحت تر بتواند کار کند.

آیین حاکمیت محدود برژنف:

در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ (قبل از اشغال چک و اسلواکی) دائما از قانون مندی مشترک تکامل به سوی سوسیالیسم بحث می شد. نظام شوروی فکر می کرد که در سیر تکاملی همه کشورها به سمت سوسیالیسم قانون مندی مشترک وجود دارد یعنی بر اساس این قانون اول انقلاب پرولتری اتفاق می افتد بعد، رهبری زحمتکشان توسط طبقه کارگر . این اعتقادات باعث شد که برژنف آیین حاکمیت محدود خود را مطرح کند. این آیین نخستین بار در سپتامبر ۱۹۶۸ مطرح شد یعنی بعد از اشغال چک و اسلواکی که بر اساس آن دفاع سوسیالیستی در یک کشور تنها مسئله آن کشور نیست بلکه در مرحله نخست امری است مربوط به کل نظام جهانی سوسیالیستی که رهبری آن در شوروی است و این دفاع وظیفه ای بین المللی است و کشورهای سوسیالیست حق ندارند به آن اعتراض کنند. بنابراین اتحاد شوروی می توانست بر اساس این اصل در دیگر کشورهای سوسیالیست دخالت کند. بسیاری از احزاب و کشورهای کمونیست در اروپا با این آیین مخالفت کردند مانند تیتو و چائوشسکو افزایش فعالیت ناراضیان:

در مارس ۱۹۷۰ ساخاروف دانشمند معروف شوروی به همراه عده ای از دانشمندان شوروی کمیته دفاع از حقوق بشر را ایجاد کردند و از رهبران شوروی خواستند که در کشور اصلاحاتی را انجام دهد. اما دولت با مخالفان برخورد کرد و آنها را زندانی می کرد. برژنف در کنگره ۲۴ حزب در ۱۹۷۱ گفت که باید سیاست های سختگیرانه در امور داخلی را ادامه داد ولی در امور بین المللی می توان انعطاف

داشت. مسافرت نیکسون به مسکو در ۱۹۷۲ نقطه عطفی در روابط شرق و غرب بود. این مسافرت به امضای نخستین قرارداد محدود کردن سلاح های استراتژیک (سالت ۱) انجامید.

قانون اساسی ۱۹۷۷:

قانون اساسی اول و دوم شوروی که در روزها انقلاب ایجاد شده بود نتوانست واقعیت های سیاسی حزب و قدرت را نشان دهد. قانون اساسی ۱۹۳۶ که به آن قانون اساسی استالین می گویند نهادهای قانون اساسی را عادی کرد. در آن به آزادی های فردی و اجتماعی توجه شده بود ولی به اجرا گذاشته نشد و شدیدترین تصفیه ها در دوره استالین انجام شد. دولت شوروی سنت های دموکراتیک را نفی نمی کرد حتی آنها را در قانون اساسی خود می آورد ولی آنها را اجرا نمی کرد. در قانون اساسی جدید در ۱۹۷۷ اتحاد شوروی «اتحاد سوسیالیستی همه خلق» نامیده شد و بر تعالیم مارکسیسم لیننیسم در حزب تاکید می شد. مالکیت سوسیالیستی اعلام شد. و سیاست خارجی بر اساس تحکیم امنیت و همکاری های وسیع بین المللی بود. قانون اساسی شوروی برای هر یک از ۱۵ جمهوری متحد تشکیل دهنده دولت شوروی حق جدا شدن آزادانه از شوروی را تضمین کرده بود. مسئله فدرالیسم و ملیت ها همیشه برای شوروی مهم بود. به همین دلیل ملی گرایی شدیداً تحت کنترل دولت مرکزی شوروی بود تا هر نشانه ای از جدایی خواهی را سرکوب کند. اقلیت ها تضعیف می شدند. مناطق غیرروسی از جمعیت روسی پر می شدند و سیاست های روسی سازی در مناطق غیرروس دنبال می شد. بر اساس تقسیمات کشوری، شوروی ۱۵ جمهوری داشت که هر یک از جمهوری های ۱۵ گانه می توانستند دارای جمهوری های خودمختار با ایالات خودمختار یا مناطق خودمختار باشند.

دستگاه اجرایی: شوروی دستگاه اجرایی بزرگی داشت. سلسله مراتبی از مدیران از کوچک به بزرگ در آن قرار داشتند. در شوروی همیشه راه صعود به مناصب عالی، غیرسیاسی بود نه رقابت بر سر آرا. روابط حزب و دولت در شوروی از مهمترین مسائل بود و حزب حکومت را رهبری و کنترل می کرد. کلیه ماموران رسمی دولت در مراتب میانه آن عضو حزب بودند.

ساختار حزب کمونیست اتحاد شوروی:

حزب کمونیست اتحاد شوروی تنها سازمان سیاسی قانونی در اتحاد شوروی بود که موقعیت برتری را داشت اصل دموکراتیک بر آن حاکم بود ولی در عمل اجرا نمی شد و با حمایت از دوستان و نزدیکان سیستم حزبی شکل گرفت. با مرگ استالین، خروشچف کوشید تا اصول دموکراسی را در حزب حاکم کند و رهبری دسته جمعی را مورد توجه قرار دهد. ولی بعد از خروشچف دوباره مسیر قبلی پی گرفته شد. پس از کنگره بیست و ششم در مارس ۱۹۸۱ تصفیه های زیادی صورت گرفت و هزاران نفر به جرم فساد و رشوه خواری و ... از حزب اخراج شدند. ناراضیان و منتقدان سرکوب شدند.

فصل ششم: صعود آندرو پوف

بحث در مورد جانشینی برژنف از سال ۱۹۷۵ که او سکنه کرد شروع شد و اطرافیان کارهای او را انجام می دادند. پس از مرگ سوسلوف که وظایف برژنف را انجام می داد یوری آندروپوف دبیر ایدئولوژی حزب شد. او به ساده زیستی و نفی تجمل گرایی مشهور بود و تنها رئیس پلیس مخفی شوروی بود که به مرگ طبیعی مرد. مردم آندروپوف را یک اصلاح طلب و ازاداندیش می دیدند و به

او خوش بین بودند . او پس از تصدی امور دبیرخانه تبدیل به با نفوذ ترین عضو دفتر سیاسی شد. با سکتته و مرگ برژنف در نوامبر ۱۹۸۲ جلسه کمیته مرکزی حزب برگزار شد که ریاست آن با آندروپوف بود. مبارزاتی در داخل سیستم حزبی برای کسب قدرت انجام شد. طرفداران برژنف و مخالفان وی دو گروه اصلی بودند. و در رقیب اصلی آندروپوف و چرننکو بودند که در نهایت آندره پوف صعود کرد. آندروپوف هدف خود را اصلاحات قرار داد او به فساد همه گیر حمله کرد. وی در شصتین سالگرد پایه گذاری شوروی در ۱۹۸۲، مسئله صلح، و مسئله اقلیت های ملی را مورد توجه قرار داد. با افزایش اختلافات کم کم پیش بینی می شد که امپراتوری شوروی از هم می پاشد با توجه به اینکه رشد جمعیت در جمهوری های آسیای شوروی بسیار بیشتر بود. برای مقابله با این مشکل آندروپوف ارتقا کادرهای ملی به مقامات رهبری در جمهوری ها و لزوم نماینده داشتن ملیت های مختلف در هیات های رهبری را مورد توجه قرار داد. از اقدامات مهم دیگر او اعلام عفو عمومی در دسامبر ۱۹۸۲ بود. در حوزه سیاست خارجی هم آندرو پوف گرایشات جدیدی داشت. بهبود روابط با چین که در دوره برژنف شروع شده بود در دوره آندروپوف ادامه پیدا کرد. اتحاد شوروی در برابر کشورهای جهان سوم هم سیاست های قدیمی خود را کنار گذاشت. سیاست اعطای وام و اعتبارات بلند مدت به جهان سوم دیگر انجام نشد.

آندروپوف به دو نفر در حزب توجه داشت. چرننکو و گورباچف. دوران بیماری چرننکو که از ژانویه ۱۹۸۵ شروع شد باعث شد که عرصه برای فعالیت گورباچف باز شود. گورباچف مورد اعتماد آندروپوف بود. آندروپوف وی را برای جانشینی خود در نظر گرفته بود و با بیماری چرننکو، کم کم

ادعای گورباچف در مورد دبیرکلی حزب تقویت شد. گورباچف که در دوران آندروپوف امور اقتصادی و اداری حزب را در کنترل داشت در دوره چرننکو امور ایدئولوژی را به دست گرفت. امور کشاورزی را نیز اداره می کرد. پس از سکتۀ چرننکو در دسامبر ۱۹۸۴ اداره امور حزب عملاً بر عهده گورباچف بود.

فصل هفتم: گورباچف و مبارزه قدرت

با مرگ چرننکو در مارس ۱۹۸۵، گورباچف به عنوان رهبر جدید اتحاد شوروی اعلام شد. گورباچف به عنوان دبیر امور کشاورزی در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از مرگ آندروپوف، فرد دوم در سیستم سیاسی محسوب می شد البته این امر تضمینی برای جانشینی او نبود. همراه با روی کار آمدن گورباچف، امید زیادی در میان مردم برای اجرای اصلاحات جدی و اساسی در اتحاد شوروی به وجود آمد. توجه به امور مردم از مهمترین اهداف گورباچف بود. از اولین اقدامات گورباچف مبارزه وسیع علیه الکلیسم بود. رهبران شوروی همیشه تلاش داشتند قیمت ودکا را ثابت نگه دارند برای مبارزه با الکلیسم، بهای ودکا افزایش یافت. گورباچف مبارزه با شراب خواری را از اولویت های برنامه های اجتماعی خود قرار داد. در آوریل ۱۹۸۵ پس از اعلام تصمیمات ضد الکلی دفتر سیاسی، مبارزه با الکلیسم شروع شد. مجازات های شدیدی برای متخلفین اعلام شد.

کار دیگر گورباچف توجه به رکود اقتصادی بود. وی از مدرن کردن و استفاده از تکنولوژی های مدرن استقبال کرد وی عامل عمده کند کننده فعالیت های کشاورزی و صنعت را رکود فنی و علمی می دانست به همین دلیل بر لزوم پیشرفت های سریع و وسیع در حوزه های علم و تکنولوژی برای رقابت با غرب تاکید کرد.

در امور کشاورزی، گورباچف که خود تحصیل کرده کشاورزی بود، نظراتی داشت. او تجدید سازمان بخشی از دستگاه دولت و حزب که مسئولیت امور کشاورزی را بر عهده داشت، ضروری می دانست. او موافق افزایش محصول کشاورزی و باغ ها بود.

در مورد سیاست های داخلی هم گورباچف دست به اصلاحات زد. او فوری ترین وظیفه خود را ترمیم برنامه حزب می دانست که توصیه هایی در مورد سیاست داخلی آینده و موقعیت اتحاد شوروی داشت. بسیاری از مردم مدتها منتظر این بودند که رهبری جدید مشکلات آنها را حل کند. در زمینه آزادی های اجتماعی و سیاسی مشکلاتی وجود داشت. بسیاری از افراد مخالف زندانی و سرکوب شده بودند یکی از خواسته های مردم پایان دادن به این وضعیت بود. در زمینه اقتصادی هم مردم می خواستند وضعیت بهتر شود تناسبی بین سطح درآمد و هزینه ها وجود نداشت. دولت به بسیاری از کالاها و خدمات غیرضروری سوبسید می داد که با افزایش جمعیت این سوبسید دادن برای دولت مشکل شده بود به همین دلیل درآمدها ثابت نگه داشته شده بود که باعث عدم تناسب شده بود. بعضی کالاها بهای خیلی کمی داشتند ولی برخی دیگر خیلی گران بودند.

بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست: این کنگره که در مارس-فوریه ۱۹۸۶ برگزار شد یکی از مهمترین کنگره های حزب کمونیست شوروی بود. بعدها نام این کنگره به نام گورباچف نامیده شد. گورباچف از سیاست های دوره برژنف انتقاد کرد و اعتراف کرد که اقتصاد شوروی خیلی ضعیف است. گورباچف بر استفاده وسیع از علوم جدید و تکنولوژی تاکید کرد او از بین بردن صنایع کوچک را اشتباه خواند که در دوره برژنف دنبال شده بود وی اعلام کرد که همه موسسات تولیدی و اقتصادی باید سودآور باشند. او گفت کارخانجات نباید کالایی تولید کنند که برای آن تقاضا وجود ندارد و دولت نباید سوبسید اضافی بدهد. تا قبل از کنگره ۲۷ کاربرد اصطلاح بازار بد بود اما گورباچف آن را به کار برد و از بازار سوسیالیستی یاد کرد.

انفجار نیروگاه هسته ای چرنوبیل: نیروگاه هسته ای چرنوبیل یکی از بزرگترین نیروگاه های هسته ای شوروی به شمار می رفت که در آوریل ۱۹۸۶ منفجر شد. این مساله انتقادات زیادی را باعث شد. چون دولت نتوانسته بود سیاست های فوری و جدی را برای مقابله با گسترش مواد رادبواکتیو دنبال کند. شکست اتحاد شوروی در این حوزه، یعنی توسعه نیروهای هسته ای، ضربه ای سنگین و زیانبار بود. این فاجعه محبوبیت گورباچف را خدشه دار کرد.

اجلاس ایسلند:

اجلاس ایسلند در سال ۱۹۸۶ عقب نشینی مهمی از طرف گورباچف در برابر غرب در مورد مسابقه تسلیحاتی بود. در این اجلاس پیشنهادهای آمریکا در مورد آزمایش های هسته ای و کاهش ۵۰ درصدی زرادخانه های هسته ای مورد قبول شوروی قرار گرفته بود. چون گورباچف نمی خواست در

آن وضعیت بد اقتصادی، شوروی درگیر مسابقه تسلیحاتی شود و بودجه اش را در این حوزه خرج کند. پس از اجلاس ایسلند گورباچف در سطح جهانی محبوب شد و نشان داد که رهبری شوروی می تواند یا قاطعیت و انعطاف عمل کند.

دومین انقلاب روسیه (پرسترویکا): کتاب پرسترویکا در نوامبر ۱۹۸۷ همزمان به چند زبان در شوروی و غرب منتشر شد. او در این کتاب به تفکرات سیاسی جدید تاکید کرد و اینکه باید در سیاست خارجی اتحاد شوروی، ابتکارات تازه ای مورد قبول و پذیرش قرار گیرد. گورباچف پرسترویکا را یک نیاز اجتناب ناپذیر معرفی کرد و به تعویق انداختن آن را برای شوروی خوب نمی دانست. او از اولویت دادن به صنایع سنگین و بی تناسب بودن پروژه های پرهزینه، بی توجهی به رضایت مصرف کننده و ... انتقاد کرد. او سیستم اقتصادی موجود در کشور را عامل اصلی رکود اقتصادی و کاهش نرخ رشد شوروی می دانست. او در کنار مسائل اقتصادی به مسائل اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخت. او مخالف ایدئولوژی سختگیرانه بود. او بازگشت به سیاست های لنین را به عنوان منبع ایدئولوژی پرسترویکا می دانست. او دوره حیات لنین را سرمشقی برای حزب و رهبری و مردم می دانست. گورباچف راه حل برطرف کردن مشکلات اقتصادی شوروی را در تجدید حیات تشکیلات عمیق و ساختاری اقتصاد، در تجدید بنای بنیان های مادی، در تکنولوژی جدید و تغییر سیاست سرمایه گذاری و کیفیت بالاتر رهبری می دانست و تاکید زیادی هم بر پیشرفت علمی و فنی داشت.

او توسعه دموکراسی در جامعه را هدف پرسترویکا می دانست. او معتقد بود پرسترویکا تنها بر بنیان دموکراسی امکان پذیر است. گورباچف، پرسترویکا را چنین تعریف می کند: پرسترویکا به این مفهوم

است که بر حالت سکون غلبه کنیم هر چیزی که ترمز کننده است را برداریم، مکانیسمی موثر و قابل اعتماد برای تحرک کامل اجتماعی اقتصادی ایجاد کنیم و به جامعه حرکت بزرگی بدهیم. او نپذیرفت که پرسترویکا انقلابی از بالاست آنرا انقلاب توده ها می دانست بلکه آن را انقلابی هم از بالا و هم از پایین می دانست.

تدابیر اقتصادی: گورباچف در بخش دولتی و حقوق اقتصادی مردم تحولات جدی ایجاد کرد. او برخی وزارت خانه ها و موسسات بزرگ را برای وارد کردن و صادر کردن کالا باز گذاشت. اصول جدیدی در مورد قیمت ها، بانک ها، پرداخت هزینه ها و مالیات ها مورد تصویب قرار گرفت. او برای توسعه بخش خصوصی اهمیت قائل بود. دو زمینه کاملا مشخص برای توسعه فعالیت خصوصی وجود داشت: بخش خدمات و کشاورزی. در بخش خدمات قانون کار شخصی از نوامبر ۱۹۸۷ به اجرا در آمد. در بخش کشاورزی هم مقررات تازه ای برای دستمزد ایجاد شد که عقب نشینی بزرگی از مساوات طلبی سوسیالیستی بود.

تغییر ایدئولوژی حزب:

تمایزی میان ایدئولوژی حزبی و ایدئولوژی عمومی ایجاد شد. هدف ایدئولوژی عمومی مشروعیت بخشیدن به رهبری کشور و سیاست های آن بود. این ایدئولوژی به کمک اسطوره های متعدد عمل می کرد و با واقعیات کاری نداشت. ولی ایدئولوژی حزبی عمل گراتر از ایدئولوژی عمومی و عمدتا بر پایه مسایل و مشکلات عینی کشور و جهان بود و اساس سیاست واقعی را تشکیل می داد. ایدئولوژی حزبی منعطف تر از ایدئولوژی عمومی بود. ایدئولوژی های حزبی مختلف بود. تقریبا هر رهبری

ایدئولوژی حزبی خاص خود را داشت. مسائلی مانند سرکوبی، سیاست کادرهای حزبی، روشنفکران، برنامه ریزی، بازار، ابتکارات خصوصی در اقتصاد، مسایل ملیت ها و... مثال آن است. هر وقت رهبری حزب قادر به حل مشکلات نبود، ایدئولوژی حزبی جدیدی مطرح می کرد.

ماهیت ایدئولوژی گورباچف و اهداف آن:

ماهیت ایدئولوژی گورباچف از این نشات می گرفت که شوروی مواجه با تهدیدهایی بود که به نظر گورباچف برای مقابله با این تهدیدها و حفظ نظام شوروی باید انعطاف هایی انجام می شد. گورباچف برای مبارزه با تهدید بی ثباتی سیاسی و عقب ماندگی نظامی کشور دو راه حل را مورد توجه قرار داد. پاکسازی دستگاه حزب و تسریع پیشرفت تکنولوژیک. و این هدف جدا از فساد زدایی در سطح جامعه و در تمامی اقشار نبود. مبارزه با الکل به همین دلیل بود. گورباچف به مسئله فساد اعضای حزب اشاره کرد و مبارزه با آن را هدف خود می دانست او همچنین اصلاحات اقتصادی بر اساس عدم تمرکز اقتصادی را دنبال کرد.

نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست شوروی و تفاوت های کنفرانس با کنگره حزبی:

کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در ژوئن ۱۹۸۷ تصمیم گرفت کنفرانس ۱۹ حزب را تشکیل دهد. این کنفرانس نشان دهنده اهمیت تحولات در شوروی بود که در آن نمایندگان مختلف شهرها و مناطق، اتحادیه ها و شوراهای سراسر شوروی به بحث در مورد سیاست های جدید حزب و لزوم تغییر خطی مشی سیاسی و اقتصادی در جامعه شوروی نظر داشتند.

تفاوت کنفرانس با کنگره حزبی در این بود که کنفرانس با تشخیص کمیته مرکزی حزب و در فواصل کنگره های حزبی تشکیل می شد و برای تشکیل آن زمان خاصی وجود نداشت ولی کنگره هر ۵ سال یکبار برگزار می شد. کنگره عالی ترین ارگان حزب کمونیست بود ولی کنفرانس در مرتبه پایین تر بود. اختیارات کنفرانس در تعیین اعضای کمیته مرکزی حزب نبود. کنگره نوعی پارلمان حزبی بود ولی کنفرانس تصمیم نمی گرفت و مصوبات آن جنبه توصیه داشت.

کنفرانس ۱۹ با تاکید گورباچف بر ضرورت اصلاحات شروع شد در این کنفرانس نمایندگان انتقادات زیادی از وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور داشتند. در این کنفرانس اصلاحات سیاسی و اقتصادی و ادامه آن تصویب شد همچنین بر دموکراتیزه کردن جامعه شوروی نیز تاکید شد. در این کنفرانس تاکید بر فضای باز سیاسی شد و اینکه گلاس نوست باید ادامه پیدا کند اما نباید به ضرر شوروی و جامعه شوروی باشد.

اصلاحات قانون اساسی:

در دسامبر ۱۹۸۸ تجدید نظر رسمی در قانون اساسی شوروی صورت گرفت که بر اساس آن سیستم پارلمانی، انتخابات رقابتی، استقلال سیستم قضایی و دگرگونی های دیگری ایجاد شد که در راستای توسعه دموکراسی و بازسازی جامعه شوروی بود. دیگر به حزب کمونیست به عنوان پیشاهنگ همه مردم و نیروی راهنما و پیشروی جامعه شوروی اشاره نشد و به احزاب سیاسی مختلف اجازه فعالیت سیاسی داده شد. اتحاد شوروی به طور رسمی بر پایه اتحاد ۱۵ جمهوری قرار گرفته بود که هر یک قوانین اساسی و نهادهای حکومتی خود را داشتند. تا قبل از این تحولات نظام سیاسی - اقتصادی

شوروی به شدت متمرکز بود ولی گورباچف با تلاش بسیار اختیارات بیشتری به جمهوری ها داد و تمرکز زدایی را مورد توجه قرار داد.

کنگره ۲۸ حزب:

بیست و هشتمین کنگره حزب در ژوئیه ۱۹۹۰ برگزار شد. در این کنگره به حاکمیت قانون توجه شد. در این کنگره بیشتر مسائل سیاسی مورد توجه بود. و رهبران حزب تلاش می کردند که مردم شوروی نسبت به پرسترویکا نظر مثبت داشته باشند. در این کنگره دوباره گورباچف به رهبری حزب انتخاب شد. تفکر نوین گورباچف دوباره مطرح شد و ارزش های جهانی و صلح و آزادی را مورد تاکید قرار داد. در این کنگره اعلام شد که سیاست خارجی شوروی باید بر اساس تفکر نوین بازسازی شود.

تلاش های گورباچف برای حل مشکلات اقتصادی - اجتماعی:

گورباچف همیشه آینده سوسیالیسم را در گروه موفقیت اقتصادی آن می دانست به همین دلیل اصلاحات اقتصادی از نظر او مهم بود. در برنامه پنج ساله ۱۹۸۶-۱۹۹۰ رشد اقتصادی و نوسازی توان تولید و زیربنای آن، هدف اصلی او بود. سیاست های اقتصادی جدیدی را به کار گرفت: تغییر اولویت ها در تخصیص منابع، تغییر کارمندان، تغییر میزان فشار بر سطوح پایین اداری از سوی سلسله مراتب دارای و تجدید سازماندهی. تجدید سازمان در بخش تجارت خارجی. به همین دلیل به سرمایه گذاری با شرکت های اروپایی و به طور کل غربی توجه کرد. او می خواست شوروی با گسترش روابط تجاری خود با غرب، دسترسی بیشتری به تکنولوژی پیشرفته و مهارت های غربی پیدا کند.

نقش دوگانه گورباچف:

در فوریه ۱۹۹۰ پلنوم، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیشنهاد گورباچف در مورد ایجاد یک پست ریاست جمهوری با اختیارات بیشتر را پذیرفت. افزایش قدرت ریاست جمهوری از عمده ترین دگرگونی هایی بود که او در سیستم سیاسی اتحاد شوروی به وجود آورد. در حقیقت گورباچف در برابر حزب به عنوان تنها نیروی فائده کشور، قدرت دولت را تقویت کرد. حزب نیز کنترل کامل خود را بر کادرها و دیوان سالاری حکومتی از دست داده بود و دوام حکومت بر کشور با ابزاری که سالها مورد استفاده قرار گرفته بود مقدور به نظر نمی رسید. بنابراین گورباچف، نقش دوگانه هم دبیرکلی و هم ریاست شورای عالی را در مرحله اول به عهده گرفت. ترکیب شورای عالی و قدرت دبیرکل به گورباچف برای تعقیب اهدافش قدرت بخشیده بود.

ریاست جمهوری گورباچف:

نخستین بار گورباچف در کنفرانس ۱۹ حزب در ۱۹۸۸ ایجاد یک پارلمان دائمی و ریاست قدرتمند بر آن را عنوان کرد. در نظرات گورباچف گزینش دبیرکل همچنان در اختیار نخبگان حزب باقی می ماند و رئیس شورای عالی نیز توسط انتخابات مستقیم مردمی برگزیده نمی شد بلکه با رای نمایندگان کنگره خلق انتخاب می شد. گورباچف همچنین پیشنهاد کرد که دبیراول های کمیته های حزبی در کلیه سطوح ریاست شورای عالی منطقه ای را در اختیار داشته باشند. هدف او ائتلاف میان شوراها و حزب بوده تا از اقتدار یکدیگر بهره ببرند.

تفکیک قوا به معنایی که در دموکراسی های غربی وجود دارد، در اتحاد شوروی وجود نداشت. در سال ۱۹۸۹ با افزایش قدرت شورای عالی، قدرت ریاست آن هم افزایش یافت. طبق اصلاحات قانون اساسی سال ۱۹۸۸، ریاست شورای عالی اختیار تعیین سیاست داخلی، خارجی دفاعی و امنیتی را بر عهده داشت. قراردادهای بین المللی باید به امضا وی می رسید و کلیه قوانین هم باید به امضا وی می رسید. وظایف رئیس شورای عالی در واقع همان وظایفی است که قبل از آن حزب و دبیرکل انجام می دادند. یکی از مهم ترین وظایف رئیس جمهور ریاست «شورای دفاع» بود که در دوران جنگ به عنوان عالی ترین نهاد تصمیم گیرنده نظامی اقتدار زیادی داشت. گورباچف علاوه بر این مسئولیت ها از قدرت دبیرکلی هم برخوردار بود.

یکی از تغییرات اساسی در نتیجه تغییر قانون انتخابات اسن بود که دیگر افراد حزب لزوما نمایندگان کنگره و شورای عالی نبودند و نمایندگان غیرحزبی به این دو نهاد راه یافتند. در واقع قدرت کادرهای حزبی کاهش یافته بود.

از سوی دیگر گورباچف با تصدی پست دبیرکلی حزب و رئیس جمهوری قدرت زیادی را به خود اختصاص داده بود. حتی مخالفان هم این را پذیرفته بودند. او با تقویت شورای عالی و ایجاد پست ریاست جمهوری، قدرت و کنترل مستقیم بر حیات سیاسی جامعه را از حزب خارج کرد گورباچف قدرت شوراها در مقابل قدرت حزب را مطرح کرد. گورباچف به جای تاکید بر رهبری حزب خواستار فعالیت هر چه بیشتر کمونیست ها در درون دولت و حکومت شد او که در عرصه های مختلف اصلاحات انجام داده بود توانسته بود سیستم متمرکز شوروی را تغییر دهد.

سیاست خارجی گورباچف: گورباچف تغییر در سیاست خارجی را یکی از راه حل های حل مشکلات اقتصادی و سیاسی کشور می دانست. او به انتقاد از برژنف پرداخت که با اینکه توانسته بود تراز استراتژیک کشور را به ایالات متحده برساند نتوانسته بود نفوذ سیاسی شوروی را بهبود دهد. یکی از جاهایی که گورباچف سیاست خارجی را در آن اصلاح کرد اروپای شرقی بود. او می خواست راهی پیدا کند که بدون تحمل هزینه های مالی برای شوروی اصلاحات انجام شود. گورباچف چالش های سیاسی با آمریکا را هم کم کرد و به دنبال راه های سیاسی برای حل آنها بود. نتیجه اصلاحات گورباچف در سیاست خارجی، کاهش توجه شوروی به جهان سوم و کاهش اهمیت جهان گرایی کارگری در میان کادرهای برجسته سیاست خارجی شوروی بود. او به دنبال همزیستی مسالمت آمیز شوروی با نظام های اقتصادی و سیاسی مختلف بود.

دگرگونی در تفکر استراتژیک: گورباچف تغییرات زیادی را در مفهوم روسی امنیت ایجاد کرد. او عدم کفایت ابزارهای نظامی را برای تامین امنیت شوروی مطرح کرد. او معتقد بود تهدید اصلی از طرف ابزارهای اقتصادی و سیاسی است و نه نظامی به همین دلیل اهمیت کمتری به امور نظامی می داد. او معتقد بود مسلح شدن شوروی تنها باید به سلاح های غیرتهاجمی و تدافعی باشد. و هیچ ابرقدرتی نباید از سلاح های هسته ای استفاده کند و ابتکار حمله را در دست بگیرد. او نمی خواست که هزینه های دفاعی بر اقتصاد داده شود و برای رونق اقتصادی کاهش هزینه های دفاعی را ضروری می دانست.

طرح های متناوب اقتصادی (طرح ۵۰۰ روزه): در شوروی همواره طرح های متناوبی برای بهبود اوضاع اقتصادی اجرا می شد. طرح ۵۰۰ روزه در دوره یلتسین برای انتقال به نظام بازار آزاد مورد حمایت قرار گرفت. بر اساس این طرح خصوصی کردن مالکیت دولتی و استفاده از نقدینگی را کد هدف قرار گرفت. قطع سوبسیدها، امتناع کامل از کنترل دولتی نرخ ها، برچیده شدن سریع سیستم موجود اداره امور کشور با دستگاه های دولتی از اهداف این طرح بود.

سیاست ملیت های گورباچف و ناسیونالیسم: فضای باز سیاسی و اجرای سیاست گلاس نوست گورباچف مجال بروز گرایشات گوناگون قومی را فراهم کرد و بخش زیادی از اقتدار به حکومت های محلی داده شد که بر اساس اهداف دموکراتیزه کردن جامعه شوروی بود. این امر زمینه را برای ناسیونالیسم فراهم کرد. گرایش های ملی گرایانه در کوتاه مدت افزایش یافت. زیرا برنامه اقتصادی گورباچف با موفقیت همراه نبود. این مساله مردم را نارضی کرده بود مردمی که این بار با فضای باز سیاسی اجازه فعالیت ازادانه بیشتری داشتند.

فصل هشتم: چپ نو در شوروی

ظهور پرسترویکا باعث مخالفت بسیاری از محافظه کاران شد. آنها از بیانات تهدید آمیز استفاده می کردند و یا گفتگوها و مباحث مربوط به چپ نو را منتشر نمی کردند. گورباچف در تلاش برای مبارزه با آنها احیای سوسیالیسم دموکراتیک را هدف خود قرار داد.

ائتلاف چپ نو: جامعه شوروی طیف های گسترده ای از دیدگاه های سیاسی را دارد و این تصور که جامعه شوروی یکدست است اشتباه است. اجلاسی در اوت ۱۹۸۷ به نام «محافل مدنی سوسیالیست» برگزار شد که هدفش این بود که بر ضد روش معمول شکست خورده ناراضیان از طریق کار آموزشی و تشکیلاتی توده ای در میان مردم نفوذ کند. این جمع در تمایز اساسی با لیبرال ها خواستار آن بودند که ایجاد اقتصاد سوسیالیستی بازاری بقای دستاوردهای اجتماعی کارگران، اشتغال کامل، حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی را نقض نکند. آنها با دیدگاه لیبرالی بازسازی اقتصادی که بزرگترین ضربه را به طبقه کارگر می زد مخالف بودند. چپ نو فعالیت منظم آموزشی در کارخانجات، مدارس و اجتماعات را برای مقابله با مخالفان خود یعنی حامیان روش های سنتی در نظر گرفته بود.

ایدئولوژی چپ نو: روشن ترین بیان از اندیشه سیاسی چپ نو در آگوست ۱۹۸۷ در مقاله مسائل فلسفه مگرانیان منتشر شد. او تحلیل گرامشی از استالینینسم را مطرح کرد که بر اساس آن عقب ماندگی اقتصادی و ساختاری اجتماعی که نظمی ضعیف دارد، دولت سوسیالیست را در جامعه بعد از انقلاب وامی دارد که در تئوری سیاسی مارکسیسم وظایفی متفاوت انجام دهد. پرورش جامعه سوسیالیست مدنی تنها راه ممکن برای زوال دولت محسوب می شود و سیاست های استالین نقد می

شود. بر اساس این هدف نهایی چپ نو در شوروی عبارت است از دسترسی به تسلط کامل جامعه مدنی بر دولت به یاری همه ابزارهایی که در اختیار داد و بعداً به دست خواهد آورد.

اصلاح طلبان حزبی و چپ نو: برخی با آن موافق بودند و برخی مخالف و از رشد آن می ترسیدند. مبارزه استالین زدایی نقطه مشترک روشنفکران اصلاح طلب شده بود که این تحول بزرگی در دستگاه دولتی بود. از نظر سیاسی از زمان انتخاب گورباچف به سمت دبیرکل حزب کمونیست تغییرات زیادی در اتحاد شوروی ایجاد شد. کاهش سانسور، آزادی نسبی مطبوعات، تلاش برای روشن کردن مجادلات گذشته. ولی از نظر اقتصادی پرسترویکا زیاد موفق نبود. از سال ۱۹۸۹ اقتصاد شوروی با دو مسئله روبرو بود: کمبود کالاهای مصرفی در سراسر کشور که باعث ترس مردم و خرید بیشتر آنها شده بود. و مسئله بعدی تورم زیاد بود که آنقدر شدید بود که سیر منظم عرضه کالاهای مصرفی به بازار را به هم زد.

فصل نهم: کودتای اوت ۱۹۹۱ و فروپاشی اتحاد شوروی

در آخر اختلافات زیاد میان حامیان سیاست های اصلاحی گورباچف و مخالفان آن به کودتای اوت ۱۹۹۱ منجر شد. محافل سیاسی غرب از پذیرش و شناسایی رژیم کودتا جلوگیری کردند. یلتسین هم رژیم کودتا را غیرقانونی اعلام کرد. کودتا پس از ۳ روز شکست خورد و گورباچف دوباره به ندرت برگشت. یلتسین پس از این حادثه به عنوان رئیس جمهوری فدراسیون روسیه نقشی مهم تر از گورباچف در تحولات آینده پیدا کرد. یلتسین در مقابل کودتاگران مقاومت کرد و غرب هم از او

حمایت کامل کرد. از نظر بسیاری این کودتا پایان رژیم شوروی بود. پس از این کودتا فعالیت حزب کمونیست غیرقانونی اعلام شد و ناآرامی ها در شوروی بیشتر و بیشتر شد.

اتحاد شوروی در آستانه تجزیه کامل:

پس از شکست کودتا، گورباچف از پست دبیرکل حزب کمونیست استعفا کرد و کشورهای اروپایی و سپس جهان به تدریج جمهوری های بالتیک (لیتوانی، استونی، لتونی) را به عنوان جمهوری های مستقل به رسمیت شناختند. بعد از آن جمهوری های قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان نیز استقلال خود را اعلام کرد. بعد از آن تاجیکستان نیز خود را جمهوری مستقل اعلام کرد. روند سریع استقلال خواهی جمهوری ها و مشکلات آنها، گورباچف و رهبری اتحاد شوروی را که تلاش شدیدی برای جلوگیری از فروپاشی اتحاد شوروی انجام می دادند با بن بست مواجه کرد. گورباچف خواهان کمک غرب به کشورش شد و از احتمال قحطی صحبت کرد. در اواخر سپتامبر ارمنستان هم اعلام استقلال کرد. گورباچف علی رغم تحولات سریع در روابط ملیت ها قرارداد همکاری های اقتصادی را بین جمهوری های شوروی به امضا رساند. اما ناآرامی ها و مشکلات ادامه داشت و در بسیاری از جمهوری ها درگیری و خونریزی و ناآرامی وجود داشت. اوایل نوامبر ۱۹۹۱ یلتسین کلیه سازمان های کمونیست شوروی را منحل کرد. تلاش گورباچف برای انعقاد پیمان اتحاد جدید شوروی هم موفق نبود و جمهوری ها با آن موافق نبودند. بعد از آن جمهوری اوکراین به عنوان دومین جمهوری بزرگ اتحاد شوروی که بیش از ۵۲ میلیون جمعیت و ذخایر عظیم داشت، اتفاق افتاد به این صورت تجزیه شوروی شدت گرفت. در ۸ دسامبر روسای جمهوری های فدراسیون روسیه، روسیه سفید و اوکراین

اتحاد شوروی را منحل اعلام کردند. آنها اعلام کردند که اتحاد شوروی از نظر قوانین بین المللی و به عنوان یک واقعیت ژئوپولتیکی دیگر وجود ندارد. آنها ضمن انحلال اتحاد شوروی، توافق کردند جامعه مشترک المنافع از جمهوری های مستقل به وجود آورند. به زودی ۱۱ جمهوری از ۱۵ جمهوری به عضویت کشورهای مستقل مشترک المنافع در آمدند. اما این اتحادیه مشکلات و ابهام های زیادی دارد. در چارچوب اتحاد جدید موضوع تسلیحات هسته ای و تلاش برای انتقال آن به روسیه مهم بود. یلتسین تاکید کرد که سه جمهوری صاحب تسلیحات هسته ای یعنی اوکراین، روسیه سفید و قزاقستان باید سلاح های هسته ای خود را به روسیه تحویل دهند.

فصل دهم: روابط جمهوری روسیه و جمهوری های آسیای مرکزی

گورباچف بعد از اعلام اصلاحاتش به جمهوری های آسیای مرکزی توجه کرد چون این جمهوری ها در سطح پایین اقتصادی، رفاهی و اجتماعی نسبت به دیگر جمهوری ها قرار داشتند. بنابراین جمهوری های آسیای مرکزی (قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان) از عقب افتاده ترین جمهوری ها در اتحاد شوروی بودند. گلین روابط روسیه و این جمهوری ها را در چارچوب نظریه وابستگی (مرکز-پیرامون) بررسی می کند به نظر او تفاوت موجود در سطح توسعه این جمهوری ها ناشی از ساختارهای سیاسی و اقتصادی مرکز-پیرامون است. بر اساس مدل وابستگی روابط این جمهوری ها با مرکز تبیین می شود.

در این تئوری ایجاد ارتباط میان مرکز قوی و حاشیه ضعیف، همیشه به نفع مرکز است. اقتصاد حاشیه تکمیل کننده اقتصاد حاشیه می شود و با گذشت زمان اختلافات آشکار می شود. همه چیز این اقتصاد حاشیه وابسته است و نسبت به نوسانات معاملات آسیب پذیر است. گلسین تئوری وابستگی را در پنج زمینه تخصصی کردن اقتصاد منطقه ای، استقلال فرهنگی، طبقه بندی قومی، بوروکراسی محلی و نقش نخبگان محلی بررسی می کند.

تخصصی کردن اقتصاد منطقه ای: از اصول مهم تئوری وابستگی این است که مناطق مختلف به خاطر تخصصی بودن بیش از حد اقتصادشان سخت آسیب پذیر می شوند. مثلاً این جمهوری ها هم از نظر اقتصادی تخصصی شده بودند (به عنوان مثال در تولید پنبه) و بنابراین آسیب پذیر بودند.

فرهنگ های متقابل: دومین فرضیه تئوری وابستگی در مورد اختلاف توسعه اقتصادی و اختلاف توسعه فرهنگ ناشی از آن است. بر این اساس مرکز فرهنگ خود را به حاشیه می فرستند و جایگزین فرهنگ حاشیه و از بین رفتن آن می شود. این مساله در رابطه با جمهوری های آسیای مرکزی در مساله زبان و مذهب خود را نشان داد که تحت سیطره روسیه بودند.

لایه بندی منازعات قومی: بر اساس سومین فرضیه تئوری وابستگی، وابستگی اقتصادی موجب تقسیم فرهنگی کار می شود. اختلاف فرهنگی در نیروی کار موجب افزایش روانی فاصله میان فرهنگ ها می شود و طبقه بندی قومی را به وجود می آورد که موجب نفرت عمومی می شود و منازعات قومی را ایجاد می کند. این مساله خود را در منازعات قومی در جمهوری ها نشان داد.

پذیرش و ائتلاف سه گانه: چهارمین فرضیه تئوری وابستگی این است که نخبگان سیاسی و اداری مناطق وابسته هماهنگ با مرکز عمل می کنند. به این ترتیب ائتلاف سه گانه ای از نخبگان خارجی، داخلی و دولتی تشکیل می شود. وفاداری نخبگان سیاسی در آسیای مرکزی به رهبران سیاسی مسکو همواره یک مساله مهم بود. مقامات شوروی می خواستند در جمهوری ها نخبگانی مطیع روی کار باشند تا مشکلی ایجاد نکنند.

فصل یازدهم: دیدگاه های مختلف در مورد جامعه شوروی

قبل از رهبری گورباچف بر حزب کمونیست شوروی عمدتاً این نقطه نظرها در مورد سیستم شوروی وجود داشت: اولین نظریه دیدگاه رسمی حزب کمونیست بود. حزب کمونیست نماینده پرولتاریا است و حکومت شوروی برتر از دموکراسی بورژوایی است. حزب کمونیست نشان دهنده بالاترین منافع خلق است و منافع خلق از طریق حزب کمونیست تحقق پیدا می کند.

دیدگاه دیگر دیدگاه پل سوئیزی است که بر اساس آن کارگران جهان تجربه شوروی را نمونه ایده آل سوسیالیسم نمی دانستند بلکه آن را یک نظام دیکتاتوری می دانستند. از این نظر رابطه کارگر با سرمایه در شوروی استثمار بود. از نظر سوئیزی، جامعه سوسیالیستی باید آزادی سیاسی و تعدد احزاب و زبان و بیان و مذهب داشته باشد و در شوروی اینها وجود نداشت.

دیدگاه دیگر این است که جامعه شوروی را هرگز سوسیالیستی نمی داند و فقط یک انقلاب بورژوایی توسط جمع کوچکی از روشنفکران می داند. جامعه شوروی مبتنی بر استثمار است.

دیدگاه دیگر تجربه شوروی را نه سوسیالیستی و نه سرمایه داری می دانست. انقلاب اکتبر دولتی مرکب از خرده بورژوازی و کارگر را حاکم کرد.

دیدگاه دیگر معتقد است که در شوروی دموکراسی نتوانست ایجاد شود و زوال تدریجی دولت در شوروی اتفاق افتاد. با انقلاب اکتبر طبقه ای جدید به نام بوروکراسی سیاسی حاکم شد که تمام آزادی های سیاسی را از بین برد و به قبضه کردن قدرت پرداخت.

دیدگاه دیگر نظریه تروتسکی است که بر اساس آن چون در شوروی مالکیت خصوصی از بین رفته است اگر انحراف بروکراتیک در شوروی از میان برود سیستم سالم می شود. ولی چون بوروکرات ها قدرت دارند نظام منحرف می شود.

بر این اساس دیدگاه های فوق را می توان چنین خلاصه کرد.

۱- شوروی یک جامعه غیر استثماری و سوسیالیستی بود. بر اساس این دیدگاه طبقه کارگر به برابری کامل دست یافته بود.

۲- شوروی یک جامعه غیر استثماری در حال گذار بود. در شوروی سرمایه داری وجود نداشت چون در آنجا مالکیت خصوصی وجود نداشت ولی سوسیالیستی هم نبود.

۳- جامعه شوروی نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی بود. ویژگی اصلی جامعه شوروی نقش دولت و بوروکراسی تحت کنترل بود.

۴- شوروی یک جامعه سرمایه داری بود هرچند که در ظاهر خود را سوسیالیست می دانست بلکه نوعی سرمایه داری دولتی بر آن حاکم بود.